



درس فارج اصول استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: عام و خاص
موضوع جزئی: عام و خاص - مقدمات - مقدمه چهارم: بررسی احتیاج عام به مقدمات
تاریخ: ۵ آبان ۱۴۰۰
مصادف با: ۲۰ ربیع الاول ۱۴۴۳
حکمت برای دلالت بر عموم - اشکال دوم، سوم، چهارم - مقدمه پنجم: اقسام عام - دیدگاه اول
سال سیزدهم
جلسه: ۱۷

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهیرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

خلاصه جلسه گذشته

بحث در مقدمه چهارم بود و اینکه آیا عام برای دلالت بر عموم نیاز به جریان مقدمات حکمت دارد یا خیر؟ عرض کردیم محقق خراسانی و محقق نایینی بر این عقیده هستند که برای دلالت عام بر عموم نیازمند جریان مقدمات حکمت هستیم. دلیل این قول نیز بیان شد. لکن عرض کردیم اشکالاتی نسبت به این قول وجود دارد.

یک اشکال را دیروز بیان کردیم که مهمترین اشکال است و آن اینکه اساساً به نظر می‌رسد این مطلب ناشی از عدم دقت در فرق بین عام و مطلق است. اگر بین عام و مطلق تفاوت قائل شویم و فرق را در این بدانیم که موضوع اطلاق، طبیعت است بدون تعرض به افراد و موضوع عام و عموم، افراد هستند دیگر نمی‌توانیم برای دلالت عام بر عموم، نیاز به مقدمات حکمت را مطرح کنیم.

اشکال دوم

اگر گفتیم در عام متکلم به دنبال این است که متعرض مصادیق طبیعت شود، آنگاه اساساً نمی‌تواند در مقام بیان تمام افراد نباشد، چون در عموم همانطور که از نامش پیداست، متکلم می‌خواهد حکم را شامل همه افراد کند، لکن در باب اطلاق اینطور نیست، در باب اطلاق اساساً ممکن است متکلم در مقام بیان حکم طبیعت نباشد و بخواهد حکم دیگری را بیان کند. آنجا چون طبیعت می‌تواند مقید باشد و ممکن است طبیعت اراده نشده باشد، نیازمند به مقدمات حکمت هستیم تا اثبات کنیم که این گوینده می‌خواهد حکم طبیعت را بیان کند، اما در عام اینطور نیست. البته این اشکال به نوعی به دنبال اشکال اول مطرح می‌شود و می‌تواند مکمل اشکال اول باشد.

اشکال سوم

اینکه عام برای دلالت بر عموم نیازمند مقدمات حکمت باشد، اساساً معقول نیست. زیرا یک شیء نمی‌تواند متوقف بر چیزی باشد که متأخر از خودش است، «توقف الشئ علی المتأخر منه، غیر معقول» اینک چیزی متوقف شود بر چیز دیگری که متأخر از آن است معقول نیست و اینجا این چنین است. اینجا مسئله جریان مقدمات حکمت از عموم و استغراق متأخر است، لذا اگر بخواهیم بگوییم عام برای دلالت بر عموم متوقف بر جریان مقدمات حکمت است، لازمه‌اش آن است که عام متوقف شود علی المتأخر منه به ترتیب، مقدمات حکمت به دو رتبه متأخر از استغراق و عموم است. توضیح ذلک:

به طور کلی الفاظ عموم مثل «کل» و «جمع» و امثال اینها که دلالت بر استغراق می‌کنند، چنانچه بر طبیعتی وارد شوند، مثل «کل انسان» و «کل رجل»، دلالت بر استغراق و شمول می‌کند، بعد مسئله حکم که به میان می‌آید، طبیعتاً حکم متأخر از موضوع است،

برای اینکه اثبات کنیم که حکم شامل همه افراد شده، اگر بخواهیم مقدمات حکمت را جاری کنیم، جریان مقدمات حکمت متأخر از حکم می‌شود، یعنی اول استغراق داریم و بعد حکم و بعد مقدمات حکمت. پس مقدمات حکمت متأخر از استغراق و شمول می‌شود به دو رتبه و این نمی‌تواند قابل قبول باشد، اصلاً معقول نیست چیزی که به دو رتبه از چیز دیگری متأخر باشد، بخواهیم شیء دیگری که مقدم بر این است متوقف بر امر متأخر کنیم.^۱

مستشکل در اینجا جریان مقدمات حکمت را بعد از تعلق حکم می‌داند، یعنی اول می‌گویند: الفاضلی داریم مثل «کل» و «جمیع» که دلالت بر استغراق و شمول نسبت به مدخول می‌کند، «کل انسان» یعنی همه افراد انسان با قطع نظر از اینکه حکمشان چه باشد. حکم که تعلق پیدا می‌کند، حکم متعلق به این افراد می‌شود، پس می‌توانیم بگوییم تعلق حکم متأخر از استغراق است، حال که می‌خواهیم مقدمات حکمت را جاری کنیم، مقدمات حکمت نیز بعد از تعلق حکم است، یعنی حکمی به موضوعی تعلق گرفته که آن موضوع استغراق دارد، حال می‌خواهیم ببینیم این حکم، همه افراد را در بر می‌گیرد یا برخی را؟ طبق نظر این آقایان مقدمات حکمت را جاری می‌کنیم و می‌گوییم که همه افراد اراده شده‌اند نه برخی افراد؛ زیرا احتمال می‌دهیم که یک قیدی در نظر حاکم بوده که این باعث شده دایره مدخول عام ضیق شود. پس مقدمات حکمت را جاری می‌کنیم تا حکم شامل همه افراد شود، لذا جریان مقدمات حکمت به دو رتبه متأخر می‌شود از خود شمول و استغراق که از آن الفاظ استفاده شده، حال با این فرض و مقدمات آیا جا دارد که بگوییم استغراق و شمول متوقف است بر جریان مقدمات حکمت؟ این محال است، زیرا «توقف الشئ علی المتأخر منه محال».

بررسی اشکال سوم

این اشکال در صورتی وارد است که ما بگوییم استغراق و شمول با قطع نظر از تعلق حکم استفاده می‌شود. زیرا در بحث از اقسام عام خواهیم گفت که آیا تقسیم عاماً به سه قسم بدلی، مجموعی و استغراقی آیا با لحاظ تعلق حکم است یا بدون لحاظ تعلق حکم؟ آنجا اختلاف است بعضی می‌گویند به لحاظ تعلق حکم است و بعضی می‌گویند بدون لحاظ تعلق حکم می‌توان عام را به این سه قسم تقسیم کرد. اگر دلالت عموم بر عام به هر یک از این اقسام سه گانه، با قطع نظر از تعلق حکم باشد، این فرمایش تمام است؛ اما اگر با ملاحظه تعلق حکم باشد، اینجا جای اشکال و خدشه است. لذا این اشکال طبق مبنایی که خود امام خمینی اینجا اختیار کردند می‌تواند وارد باشد، اما طبق مبنای محقق خراسانی و بعضی از اتباع ایشان این اشکال وارد نیست، زیرا اینکه الفاضلی مثل «کل» و «جمیع» دلالت بر عموم می‌کنند و استغراق نسبت به مدخولشان را می‌رسانند، باید بررسی کنیم که آیا فی نفسه چنین دلالتی است یا با ملاحظه تعلق حکم؟ حال اگر با ملاحظه تعلق حکم باشد، دیگر نمی‌توانیم بگوییم حکم متأخر از استغراق است برتبه، تا بعد نتیجه بگیریم که جریان مقدمات حکمت متأخر از استغراق است به دو رتبه. اینکه بگوییم حکم متأخر از استغراق است مبتنی بر این است که ما استغراق را با قطع نظر از تعلق حکم بدانیم، اما اگر با ملاحظه تعلق حکم باشد این تأخر دیگر جایی ندارد.

اشکال چهارم

این اشکال به نوعی به برخی از قائلین به احتیاج عام به مقدمات حکمت بر می‌گردد.

^۱ مناهج الوصول، ج ۲، ص ۲۰۴ و ۲۰۵.

اشکال این است که این سخن با سخن دیگری که برخی از این آقایان گفته‌اند سازگار نیست. مثلا محقق نایینی و بعضی دیگر می‌گویند که اطلاق بعد از جریان مقدمات حکمت افاده عموم می‌کند، اگر خاطرتان باشد در ضمن بیان یکی از طرق اثبات عموم گفته شد که یکی از این طرق اطلاق است، گفته شده که اطلاق راهی است برای اثبات عموم.

بر این اساس از یک طرف می‌گویند اگر مقدمات حکمت جاری شود و اطلاق استفاده شود این اطلاق افاده عموم می‌کند، آن وقت از اینجا ادعا می‌کنند برای اینکه عام دلالت بر عموم کند، نیاز به مقدمات حکمت داریم. این دو حرف با هم سازگار نیست. زیرا وقتی می‌گوییم اطلاق بعد از جریان مقدمات حکمت افاده عموم می‌کند، دیگر به چه ملاکی بگوییم برای اینکه عموم استفاده شود، نیازمند مقدمات حکمت هستیم؟ نتیجه این سخن این است که الفاظ عموم لغو شوند، وقتی اطلاق خودش افاده عموم می‌کند، وقتی مقدمات حکمت جاری شود، اطلاق استفاده می‌شود و اطلاق افاده عموم می‌کند، دیگر چه نیازی به الفاظ عموم داریم و بگوییم برای اینکه الفاظ عام دلالت بر عموم کنند ما باید حتما مقدمات حکمت را جاری کنیم. این نتیجه‌اش این است که به طور کلی ذکر الفاظ عموم در اینجا لغو شود، زیرا خود اطلاق از طریق مقدمات حکمت دارد عموم را افاده می‌کند.

نتیجه این شد که خلافاً للمحقق الخراسانی و اتباعه، ما برای اینکه الفاظ عموم دلالت بر عموم داشته باشند، نیازی به جریان مقدمات حکمت نداریم.

مقدمه پنجم: اقسام عام

گفته شده که عام بر سه قسم است: ۱. عام استغراقی یا شمولی، ۲. عام مجموعی، ۳. عام بدلی.

در تعریف اقسام سه گانه عام دو دیدگاه وجود دارد که ناشی از لحاظی است که در این تقسیم برخی در نظر گرفتند.

دیدگاه اول: یک وقت می‌گوییم عام فی نفسه و با قطع از نظر تعلق حکم، منقسم به سه قسم می‌شود: عام استغراقی، عام مجموعی و عام بدلی؛ یعنی اینجا چه پای حکم در میان باشد و چه نباشد و اصلاً هیچ حکمی هم نباشد، عام بر سه قسم است. «کل انسان» که یک عام استغراقی است و تعریف آن را بعداً بیان می‌کنیم، «مجموع الانسان» یا «مجموع الائمه» می‌شود عام مجموعی ولو هیچ حکمی نیز روی آن نباشد، «ای انسان» که یک عام بدلی است، اصلاً لازم نیست بگوییم «کل انسان کذا» تا بگوییم: «ای انسان یجب اکرامه» به معنای بدلیش، یا بگوییم «اکرم ای انسان» یا بگوییم: «اعتقد بمجموع ائمه» به عنوان عام بدلی، حکم لازم نیست خود این عام با قطع نظر از تعلق حکم می‌تواند به سه قسم تقسیم شود.

دیدگاه دوم: این است که عام با ملاحظه تعلق حکم بر سه قسم منقسم است. آن وقت تعریفی که برای این سه قسم می‌شود متفاوت است.

این دو دیدگاه اینجا وجود دارد که این اقسام سه گانه آیا به لحاظ نفس عام است و با قطع نظر از تعلق حکم یا این اقسام با ملاحظه تعلق حکم برای عام حاصل می‌شود.

دیدگاه اول

محقق خراسانی و محقق نایینی معقدند این تقسیم به لحاظ تعلق حکم است، یعنی اساساً با قطع از نظر تعلق حکم نمی‌توانیم این اقسام سه گانه را تصور کنیم. حال من این اقسام را با بیانی که محقق خراسانی دارند ذکر می‌کنم، بعد بررسی می‌کنیم ببینیم آیا این دیدگاه صحیح است یا خیر؟

محقق خراسانی می‌گویند: عام بر سه قسم است:

۱. عام استغراقی: یعنی هر یک از افراد این عام موضوع مستقلاً برای تعلق حکم است، حکم متعلق می‌شود به تمام افراد عام، به نحوی که هر یک از این افراد داری اطاعت و عصیان مستقل هستند. اگر گفته شود «اکرم کل عالم» معنایش این است که هر یک از مصادیق و افراد عالم مستقلاً دارای اطاعت یا عصیان هستند. اگر شما به زید عالم برخورد کردید و او را اکرام کردید اینجا یک اطاعت محقق شده، اگر به عمر عالم برخورد کردید و اکرام کردید اطاعت دوم و هکذا و هر جا که به عالمی برخورد کردید و اکرام نکردید یک عصیانی تحقق یافته. یعنی به جای اینکه متکلم بیاید یکایک افراد عالم را نام ببرد، اینها را به نحو اجمالی در قالب عموم بیان کرده و گفته است «اکرم کل عالم» پس عام استغراقی یعنی عامی که نسبت به هر فرد و مصداقی از آن، حکم مستقلاً و در نتیجه اطاعت و عصیان مستقلاً وجود دارد.

۲. عام مجموعی: طبق این دیدگاه یعنی آنکه همه افراد و مصادیق آن طبیعت با هم و به حیثیت مجموعی یک حکم دارند، اینجا به عدد هر یک از افراد عام، حکم مستقل و اطاعت مستقل ثابت نیست، مثلاً گفته می‌شود «اعتقد بمجموع الائمة، اینجا یک حکم است، آن هم وجوب اعتقاد به ائمه همه با هم، لذا اینطور نیست که اگر کسی به حضرت علی(ع) اعتقاد داشته باشد و به سایر ائمه عقیده نداشته باشد، بگوییم نسبت به یک مورد اطاعت صورت گرفته است و نسبت به بقیه عصیان. خیر اینجا اگر حتی به یازده امام معتقد باشد و به یک امام معتقد نباشد این امر را امتثال نکرده است. بلکه عصیان کرده است، چون اطاعت در صورتی تحقق پیدا می‌کند که اعتقاد به مجموع باشد، زیرا مجموع اینها یک حکم دارند، یک اطاعت و یک عصیان. اگر به یازده نفر هم عقیده داشته باشد و به یک نفر عقیده نداشته باشد عاصی محسوب می‌شود. یا مثل کسی که به همه اجزاء نماز اتیان کند الا یک جزء، اینکه یک جزء را اتیان نکند و بقیه را اتیان کند، کأنه اصلاً نماز محقق نشده، ارتباط بین افراد و اجزاء این حکم به نحو کلی و مجموع است، اگر این مجموع حاصل شد اطاعت محقق می‌شود و اگر مجموع محقق نشود اطاعت نیز تحقق پیدا نکرده است.

۳. عام بدلی: یعنی اینکه اگر یک فرد از افراد این طبیعت اتیان شود امر در مورد آن فرد امتثال شود، اطاعت محقق شده، اگر مثلاً گفته شود «اکرم انسانا» یا «اکرم ای عالم»، این معنایش این است که هر عالمی که خواستی اکرام کن، فرض کنی «ای» به معنای «کل» نیست، هر یک از افراد عالم را خواستی اکرام کن، یعنی کأنه می‌گوید یک فرد از افراد عالم را اکرام کن. اینجا فرقی نمی‌کند که مصداقش زید، عمر یا بکر باشد، اگر یک نفر از اینها را اکرام کند اطاعت شده است و دیگر لزومی به اتیان این امر در مورد سایر مصادیق و افراد وجود ندارد.

حال اینکه به عام شمولی، عام می‌گویند، وجهش روشن است، عام مجموعی نیز به یک معنا عنوان عام بر آن منطبق است، عام بدلی نیز از این جهت عمومیت دارد، ولو یک فرد اتیان شود اطاعت محقق شده ولی چون این فرد معین نیست، قابل انطباق بر تمام مصادیق عام است. این قابل انطباق بر همه مصادیق طبیعت است، لذا به آن عام می‌گویند، و این یک نحوه شمول دارد.

این تقسیمی است که محقق خراسانی کردند و تعریف کردند انواع سه گانه عام را و ملاحظه کردید که در مقام تعریف اساساً این را با لحاظ تعلق حکم معنا کردند. می‌گویند: عام استغراقی آن عامی است که همه افراد و مصادیق به تنهایی موضوع مستقلاً برای

اطاعت و عصیان هستند. اطاعت و عصیان نیز با لحاظ حکم معلوم می‌شود، یعنی می‌گوید: کأنه این حکم به یکایک افراد به نحو مستقل متوجه شده است، لذا اطاعت و عصیان مستقل دارند.

در قسم دوم و سوم نیز ملاحظه کردید که وقتی می‌خواهند عام بدلی و عام مجموعی را تعریف کنند به لحاظ تعلق حکم معنا می‌کنند.

ان قلت

خود محقق خراسانی اینجا در حاشیه «منه» اشکال و جوابی را ذکر کرده‌اند که برای تکمیل مطلب بد نیست ذکر شود. می‌گویند: اگر اقسام سه گانه‌ای که برای عام ذکر شده به لحاظ تعلق حکم باشد نه اینکه نفس عام ذاتا بتواند به این سه قسم منقسم شود، پس چرا الفاظشان مختلف است؟ یعنی با یک لفظی عام استغراقی فهمیده می‌شود مثل «کل»، با یک لفظی عام مجموعی فهمیده می‌شود مثل «جمیع»، از بعضی نیز عام بدلی استفاده می‌شود مثل «ای»، اگر پای تعلق حکم در میان باشد و ما این اقسام را با لحاظ تعلق حکم باید در نظر بگیریم، چرا الفاظ دال بر هر یک از این اقسام ثلاثه مختلف است، وقتی پای حکم به میان بیاید دیگر کاری نداریم آن لفظ چه باشد، «کل» باشد «ای» باشد یا «مجموع» زیرا شما می‌گویید عام استغراقی و عام بدلی و عام مجموعی اینها همه به حسب نوع تعلق حکم پدید می‌آید. یعنی منشأ این اقسام سه گانه در واقع خود حکم است، بسته به اینکه حکم چگونه تعلق بگیرد سه قسم پیدا می‌شود، منشأ این اقسام سه گانه و لحاظی که موجب شده این سه قسم پدید بیاید عبارت است از کیفیت تعلق حکم و در واقع کیفیت تعلق حکم باعث تفاوت این اقسام شده است پس دیگر نقش آن الفاظ چیست؟ چرا شما می‌گویید لفظ دال بر عام استغراقی عبارت از «کل» است و لفظ دال بر عام مجموعی «جمیع» است، آیا اینکه می‌بینیم الفاظ عموم اختلاف دارند، این تفاوتی که در الفاظ دال بر هر یک از اقسام سه گانه وجود دارد، این خودش حاکی از این نیست که عام فی نفسه و با قطع نظر از تعلق حکم منقسم به این سه قسم می‌شود؟

قلت

محقق خراسانی به این اشکال پاسخ دادند که درست است که هر یک از این الفاظ اختصاصا بر یک معنایی دلالت می‌کند ولی ما باز بدون تعلق حکم و بدون توجه به حکم نمی‌توانیم عام را به این سه قسم تقسیم کنیم، نمی‌توانیم بگوییم عام استغراقی داریم، عام مجموعی داریم، عام بدلی داریم. زیرا شما می‌بینید گاهی این الفاظ به جای یکدیگر به کار می‌روند، مثلا گاهی گفته می‌شود: «اکرم کل رجل شئت»، «اکرم کل عالم شئت»، و «کل» در عام بدلی استعمال می‌شود، آیا اگر کسی بگوید «اکرم کل عالم شئت غلط است؟ پس معلوم می‌شود که «کل» اختصاص به عام استغراقی ندارد یا مثلا در مورد آن دو لفظ دیگر، آنجا نیز همینطور، یک وقت ممکن است «ای» به معنای «کل» به کار رود، «اکرم ای عالم» هر عالمی را اکرام کن، اینجا معلوم است که هر عالمی را اکرام کن، یعنی همه عالمان را اکرام کن یا هر سیدی را اکرام کن، اینجا «ای» به معنای جمیع است.

لذا اساسا این تقسیم بدون لحاظ مقام تعلق حکم، امکان ندارد و نمی‌توانیم آن را تصویر کنیم، زیرا عام فرق نمی‌کند، همه جا یک معنا دارد، همان معنایی که مشهور گفتند و محقق خراسانی نیز بیان کرده است یعنی «شمول المفهوم لجمیع ما یصلح الا ینطبق علیه»، آنچه که باعث می‌شود ما سه قسم عام داشته باشیم همین لحاظ است یعنی لحاظ تعلق حکم، پای حکم که به میان می‌آید می‌بینیم که کیفیت‌شان با هم فرق می‌کند، کیفیت تعلق حکم متفاوت است لذا باعث می‌شود که سه قسم عام بوجود بیاید.

این نظر محقق خراسانی بود اما آیا باید ببینیم که این اقسام سه گانه ای که برای عام بیان شده است آیا فقط با ملاحظه تعلق حکم قابل قبول است یا نه بدون این لحاظ و فی نفسه عام به این سه قسم تقسیم می شود.

«والحمد لله رب العالمین»